

جنایت بر اعضای بدن از دیدگاه فقه و حقوق اسلامی

سید مصطفی محقق داماد^۱

چکیده

انسان حق بهره‌برداری و انتفاع از اعضای بدن خویش را دارد، اما این که تا چه حد حق انتفاع و سلطه و اختیار نسبت به اعضای خود را دارد، بستگی به این امر دارد که رابطه وی با اعضایش را حق یا حکم بدانیم. عده‌ای از فقها معتقد به مالکیت انسان بر اعضایش هستند، اما در مقابل عده‌ای دیگر معتقدند که انسان مالک اعضای خود نیست. لذا نمی‌تواند هرگونه تصرفی که می‌خواهد نسبت به اعضایش اعمال کند. مقاله حاضر این دو دیدگاه و ادله‌ای که طرفداران آن ارائه کرده‌اند و به تبع آن مسأله جنایت بر اعضای بدن را از لحاظ فقهی و حقوقی مورد نقد و بررسی قرار می‌دهد.

واژگان کلیدی

جنایت بر خود، خودکشی، پیوند اعضا

۱. عضو هیأت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی و مدیر گروه فقه پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و رییس بخش علوم اسلامی فرهنگستان علوم

جنایت بر اعضای بدن از دیدگاه فقه و حقوق اسلامی

از آنجا که انسان میان اجزا، نیروها و قوایش با نفس خود رابطه‌ای تنگاتنگ و شدید و در خود قدرت هرگونه تصرف نسبت به اعضا و جوارحش احساس می‌کند و به عبارت دیگر از آنجا که اعضا و قوای انسان از نظر وجودی قائم به وجود خود انسان است و سلطه و سلطنت شخص بر اعضا و افعالش از نوع تکوینی است (توحیدی، بی‌تا، ج ۲ ص ۳۱۵؛ طباطبائی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱) و انسان برای خود حق استفاده و بهره‌گیری و منتفع شدن از اعضا و جوارحش را قایل است. لذا این سؤال مطرح می‌شود که آیا این اجازه و امکان را دارد که از این حق چشم‌پوشی کند و با واگذار کردن عضو خود به فرد دیگر حق استفاده و بهره‌گیری از آن را به وی منتقل سازد؟ به بیان دیگر آیا عقل و شرع اسقاط این حق و انتقال آن را به دیگری مجاز می‌داند؟ آیا دامنه سلطه تکوینی انسان بر اعضای خود تا این حد امتداد می‌یابد که به وی قدرت چنین تصرفاتی را بدهد؟

مسئله به صراحت نمی‌توان به این سؤال پاسخ مثبت داد و صرف وجود سلطه تکوینی را دال بر وجود و مشروعیت سلطه اعتباری دانست و از نظر تشریحی نیز چنین سلطه و قدرتی را قائل شد؛ چرا که: از نظر عقل و شرع وارد آوردن جراحت و ضرر شدید بر بدن جایز نیست و از نظر حکم تکلیفی حرام و همچنین از نظر حکم وضعی نیز قصاص، دیه و کفاره برای این کار در نظر گرفته شده است و لذا این تردید قوی را پدید می‌آورد که شاید انتفاع از اعضا و جوارح نه به عنوان حق بلکه به عنوان حکم مدّ نظر باشد^۱ (اصفهانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۳)؛ یعنی: نظیر حق حیات که هیچیک از قابلیت‌های اسقاط و نقل و انتقال را ندارد. زیرا در حقیقت حق حیات یا حق کرامت یا حق آزادی، حکم است؛ چرا که: فاقد هر سه قابلیت نقل و انتقال و اسقاط است و این مسأله یعنی نبود قابلیت نقل و انتقال از ویژگی‌های

حکم است. بدین ترتیب انسان، دیگر سلطه و قدرتی جهت چشم‌پوشی نسبت به حق انتفاع از اعضای خود و نقل و انتقال به دیگری نخواهد داشت. همان‌گونه که نمی‌تواند از حق حیات، حق کرامت و حق آزادی خویش بگذرد و آن‌ها را از خود سلب نماید.

بنابراین، در رابطه با حق انتفاع انسان از اعضا و جوارحش و قابلیت اسقاط و نقل و انتقال آن، این پرسش وجود دارد که آیا این قابلیت‌ها و ویژگی‌ها بر آن ثابت است و آیا انتفاع و بهره‌برداری از اعضا حق است یا مانند حق حیات به واقع حکم است؟

چون پاسخ به این سؤال، به مسأله حقوق مشکوک از حیث دارا بودن قابلیت‌های پیشین و نیز مصادیق مشکوک بین حق و حکم برمی‌گردد، لذا مسأله باید ابتدا در این حیطه حل شود.

الف - حقوق مورد تردید و مسأله تصرف در اعضاء

از نظر فقهی، اگر حق بودن امری محرز، اما از جهت قابلیت اسقاط و نقل و انتقال مشکوک باشد به دو صورت با آن برخورد می‌شود:

۱. اگر علت شک، تنها از جهت قابلیت شرعی باشد و از نظر قابلیت عرفی مشکلی نباشد و عرف قابلیت نقل و انتقال را برای آن قائل باشد، در این حالت براساس عموماًتی نظیر عقد صلح (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹؛ طباطبائی یزدی، بی‌تا، ص ۵۶) یا براساس اصل اباحه اولیه، برای آن حق، ویژگی اسقاط و نقل، ثابت خواهد بود (مکارم شیرازی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۲).

توضیح اینکه، اگر به دلیل سکوت از جهت شرع، شک پیش بیاید، در حالی که از نظر عقلی و عرف جهت اسقاط یا نقل و انتقال حقی، مانعی وجود نداشته

باشد، مطابق اصل اباحه اولیه که هر عملی را جایز و مباح می‌داند، مگر این که نهی‌ای بر آن وارد شده باشد، سکوت شرع به‌عنوان مانع محسوب نمی‌شود و لذا اسقاط و نقل آن حق جایز خواهد بود.

بر این اساس اگر شرع در رابطه با قابلیت اسقاط و نقل و انتقال حق انتفاع از اعضا ساکت باشد و از نظر عرفی و عقلی نیز مانعی جهت ثبوت این قابلیت‌ها نباشد، لذا اسقاط و حق انتفاع از اعضا ثابت خواهد بود.

البته در این رابطه، چون وضعیت به‌گونه‌ای است که جدا کردن عضو از بدن و چشم‌پوشی از استفاده از آن و نقل و انتقالش به دیگری موجب برخی مسائل نظیر به خطر افتادن سلامتی، وارد آمدن ضرر، ایجاد نارسایی‌ها و نواقصی خواهد شد، لذا به ظاهر هم از نظر عرفی و هم از نظر شرعی، پاره‌ای موانع بر سر راه اسقاط و نقل این حق وجود دارد. لذا نمی‌توان گفت: شرع در این باره ساکت است و عرف و عقلاء در این مورد تردیدی ندارند و به صراحت حکم به اسقاط این حق می‌دهد. بنابراین، تحقق صورت «الف» با ابهامات زیادی همراه است.

۲. اگر منشأ و علت شک از جهت قابلیت شرعی و هم از جهت قابلیت عرفی باشد و از نظر عرف و عقلا نیز قابلیت یا نقل حق مورد نظر محرز نباشد، در این حالت اسقاط یا نقل آن جایز نخواهد بود، مگر دلیل خاص شرعی بر جواز داشته باشیم. زیرا حق از اعتباریات است و وجود قابلیت‌های سه‌گانه آن بر اساس اعتبار و ادله شرعی ثابت است؛ به عبارت دیگر: برای احراز این قابلیت‌ها نیاز به دلیل و حجّت داریم و در صورت نبود دلایل، ثبوت این قابلیت‌ها برای حق مورد تردید و مشکوک، جایز نخواهد بود. لذا در حالت «ب» چون نه دلیل عرفی و نه دلیل شرعی بر وجود این قابلیت‌ها در دست است، پس اسقاط و نقل حق مشکوک جایز نیست.

و بر این اساس در رابطه با حق انتفاع از اعضا، در صورت شک در قابلیت عرفی اسقاط و نقل این حق، اگر از نظر شرعی، دلیلی بر اثبات قابلیت‌های سه‌گانه وجود نداشته باشد، اسقاط و نقل این حق جایز نخواهد بود.

ب - وضعیت مصادیق مشکوک بین حق و حکم در ارتباط با تصرف در اعضا

براساس مطلب پیش این احتمال وجود دارد که حق انتفاع و بهره‌برداری از اعضا بدن در حقیقت امر، مانند حق حیات باشد که فرد اگر چه می‌تواند از آن بهره‌مند باشد، اما این اجازه و قدرت را از نظر شرعی ندارد که آن را از خود سلب کند و به استفاده از آن خاتمه دهد و به اصطلاح یک حکم است که نمی‌توان آن را اسقاط و منتقل نمود. بنابراین بین حق بودن و حکم بودن انتفاع از اعضای بدن، شک وجود دارد و از نظر فقهی حق و حکم از اعتباریات و تابع اراده شارع مقدس است که این نیز از ادله شرعیه فهمیده می‌شود؛ لذا برای حق و حکم بودن آن باید به ادله شرعی مراجعه کرد و در صورت نبود دلیل شرعی، نوبت به اصول عملیه می‌رسد و چون اثبات قابلیت اسقاط یا انتقال (که از ویژگی‌های حق است) نیاز به دلیل دارد، لذا در صورت فقدان دلیل شرعی، اصل، نبود این ویژگی‌هاست.^۲ به این ترتیب انتفاع از اعضا توسط صاحب عضو مانند حق حیات، اسقاط‌پذیر و قابل نقل و انتقال نخواهد بود.

بنابراین، در محدوده حق و حکم، چنانچه جهت تصرف در اعضا به نحو اسقاط حق انتفاع و نقل و انتقال عضو به دیگری، عرف و عقلا نتواند به صراحت و روشنی حکم کند و از شرع نیز دلیل یا دلایلی مبنی بر اجازه صاحب عضو جهت این کار به دست نیاید، در این صورت به ظاهر اسقاط حق انتفاع از عضو و نقل و انتقال آن جایز نخواهد بود؛ مگر اینکه مسأله را در دایره احکام ثانویه و اضطرار

معنی کنیم. اما در صورت تصریح عقلا به جواز این نحوه از تصرف و نیز نبود نهی شرعی و براساس «اصالة الاباحه» اسقاط و نقل و انتقال این حق جایز می‌گردد. با توجه به مطالب پیش، لازم است موضع عرف و سیره عقلا و هم موضع شرع و سیره متشرعه نسبت به حد تصرف انسان در اعضا به نحو جداسازی آنها برای پیوند به دیگری بررسی گردد.

حال مسأله ارتباط انسان با اعضایش از نظر نحوه سلطه و مالکیت از دیدگاه فقهی مطرح می‌گردد و سپس نظرات مختلف بررسی و در پایان جمع‌بندی خواهیم نمود.

ج - رابطه انسان با اعضای بدن خویش و تصرف در آن

با توجه به این که امر پیوند اعضا مستلزم جداسازی یا دریافت عضو از شخص دیگر است، در ابتدا باید رابطه انسان با اعضای بدنش از حیث نحوه سلطه بر آن و انواع تصرفات ممکن، مشخص و سپس بر این اساس به سایر احکام مربوط به پیوند اعضا پرداخته شود. به عبارت دیگر، آیا بین انسان و اعضایش رابطه ملکیه و مالکیه^۳ وجود دارد تا بتواند نسبت به آن هر نوع تصرفی انجام دهد و از اقتدار و سلطه یک مالک نسبت به دارایی خود برخوردار باشد یا این که انسان فقط حق انتفاع دارد و در همین محدوده دارای سلطه و اختیار است؟

بر همین اساس، مسأله ارتباط انسان با اعضایش را در محورهای سلطنت، مالکیت و نبود مالکیت بررسی می‌کنیم و به ذکر نظرات و تبیین آن می‌پردازیم.

۱- کلام قائلان به سلطه انسان بر بدن خود

در سلطه انسان بر اعضای بدن خویش برخی علما با صراحت به سلطنت اشاره کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. رهبر کبیر انقلاب در کتاب البیع در ضمن بحث تفاوت‌های حق و ملک و سلطنت، تصریح کرده‌اند که انسان‌ها بر نفوس خود سلطه دارند و در این باره فرموده‌اند:

«و ربما تعتبر السلطنة في بعض الموارد و لا يعتبر الحقّ و الملك، كسلطنة الناس على نفوسهم، فانّها عقلائیة كما أنّ الانسان مسلّط على امواله، مسلّط على نفسه فله التصرف فيها باي صورة شاء، لولا المنع القانوني لدي العقلاء والشرعي لدي المتشرعه، فانّ الناس مسلّطون على اموالهم، بل في هذا العصر تعارف بيع الشخص دمه و جسده لامتحانات الطيبة بعد موته و ليس ذلك الا لتسلطه علي نفسه لدي العقلاء، فسلطة الناس على انفسهم عقلائیة».

«چه بسا در برخی موارد، عنوان سلطنت صادق باشد اما در آن حالت تعبیر حق و ملک صدق نکند، مانند سلطه مردم بر نفوسشان که امری عقلائی است. پس همان‌گونه که انسان بر اموال خود مسلط است بر نفس خود نیز مسلط است و بنابراین، در آن به هرگونه که بخواهد می‌تواند تصرف کند. اگر که در این راه از نظر عقلا منع قانونی و از نظر شرع منع شرعی نداشته باشد و مردم از نظر عقلا همان‌گونه که مسلط بر اموال خود هستند، مسلط بر نفوس خود نیز می‌باشند، بلکه در این زمان فروش خون و جسد جهت آزمایشات کالبدشکافی و آموزش‌های پزشکی بعد از مرگ توسط صاحب آن متعارف و معمول شده است و دلیل این کار به خاطر همان سلطه‌ای است که از نظر عقلاء فرد بر جسم خود دارد. پس سلطنت مردم بر نفوسشان عقلائی است».

با توجه به عبارت پیش درمی‌یابیم که رهبر کبیر انقلاب قائل به مسلط بودن انسان بر بدن خویش بودند و آن را یک امر عقلائی نظیر سلطه انسان نسبت به اموال خود می‌دانند و چنین سلطه‌ای برای انسان این حق را ایجاد می‌کند که هرگونه تصرفی را مگر در موارد وجود مانع قانونی و شرعی انجام دهد.

البته در رابطه با مالکیت اعضاء رهبر کبير انقلاب با توجه به اين که ميان سلطنت و مالکيت تفاوت قائلند در ادامه مطلب اشاره کرده‌اند که به ظاهر مالکيت انسان نسبت به نفس خود مورد اعتبار قرار نگرفته است (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۹) و انسان نمی‌تواند مالک نفس خود باشد.

۲. آیت‌الله منتظری در این باره اعتقاد دارند: «فانّ الانسان كما يكون مسلطاً علی ماله بحکم العقل والشرع فلا يجوز التصرف في ماله بدون اذنه فکذلک يكون مسلطاً علی نفسه و بدنه، بل هي ثابتة بالاولوية القطعیة» (منتظری، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۴۲).

«انسان همان گونه که بنا بر حکم عقل و شرع مسلط بر مال خود است و تصرف در مال او بدون اجازه‌اش جایز نیست، همان گونه نیز بر نفس و بدن خود مسلط است و بلکه این سلطه بر بدن بنا بر اولویته قطعیته ثابت است». براساس این عبارت نیز انسان بر نفس خود مسلط است.

۳. مرحوم آیت‌الله خوئی معتقدند: که میان اشخاص و اعمال و انفس و ذمه آنها رابطه اضافی، ذاتی، تکوینی وجود دارد و فرد نسبت به این امور، دارای مالکیت ذاتی است؛ یعنی: دارای سلطنت جهت تصرف در نفس خود و شؤون آن است و وجدان، ضرورت و سیره عقلا حکم می‌کند که هر فردی بر عمل و نفس خویش مسلط باشد و نیز بر آنچه بر ذمه‌اش است و شارع مقدس این سلطنت را امضاء و مردم را از تصرفاتی که مربوط به نفس آنهاست منع کرده است (توحیدی، بی‌تا، ج ۲، صص ۳۰۲-۳۰۳).

۴. آیت‌الله مکارم شیرازی در بحث‌هایی که در ضمن (الناس مسلطون علی انفسهم) داشته‌اند، تصریح نموده‌اند که به این نوع سلطه در آیه و روایتی اشاره نشده است. ولی مفاد چنین امری براساس بنای عقلاء ثابت و البته این نوع

سلطه، تخصیص پذیر است و شامل هر نوع تصرفی نمی‌شود (مکارم شیرازی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۷) که در جای خود بدان اشاره می‌گردد.

۵. به نظر آیت‌الله مؤمن، از نظر عقلایی انسان بر نفس خود ولایت دارد و اختیار امورش به دست اوست و قاعده (الناس مسلطون علی انفسهم) قاعده عقلایی است که از سوی شارع مورد ردع و منع قرار نگرفته است (مؤمن قمی، بی‌تا، ص ۱۶۳).

۱-۱- کلام فائلان به مالکیت اعضا

۱. به نظر حضرت آیت‌الله خوئی، انسان نسبت به نفس، اعضا، افعال و ذمه خود مالک است که از نوع مالکیت ذاتیه اولیه است (توحیدی، بی‌تا، ج ۲، صص ۳۰۲-۳۰۳).

۲. مرحوم علامه طباطبائی، مفسر بزرگ قرآن کریم معتقدند که معنای مالکیت اعتباری، مأخوذ از معنای حقیقی مالک است و در این باره فرموده‌اند:

«..... و هو مأخوذ من معنا آخر حقیقی، نسبیّه ایضاً ملکا و هو نحو قیام اجزاء وجودنا و قوانا بنا، فانّ لنا بصراً و سمعاً و یداً و رجلاً و معنی هذا الملك، أنّها فی وجودها قائمه بوجودنا، غیر مستقلّه دوننا باستقلالنا و لنا ان نتصرف فیها کیف نشاء و هذا هو الملك الحقیقی» (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱).

«معنای اعتباری ملک از معنای دیگری که حقیقی است، و آن نیز ملک نامیده می‌شود اخذ می‌گردد و آن رابطه‌ای است که میان اجزای وجودی، نیروها و قوا و نفس ما وجود دارد؛ پس برای ما چشم، گوش و دست و پای است و معنای این «تعلق داشتن» ملک است و این اعضا از نظر وجودی قائم به وجود ماست و برای ما این امکان و قدرت وجود دارد که در آنها آن گونه که خود می‌خواهیم تصرف کنیم و این مالکیت، مالکیت حقیقی است.»

این عبارت نشان می‌دهد، انسان نسبت به اعضای خود دارای مالکیت حقیقی است و براساس آن، انسان می‌تواند هرگونه تصرفی را که بخواهد در آن انجام دهد. البته باید توجه داشت که این نوع مالکیت، مالکیت حقیقی است و آن نحوه تصرف که به شکل اسقاط حق انتفاع از یک عضو و انتقال آن به دیگری می‌باشد، نیاز به مالکیت و سلطه اعتباری و تشریحی هم دارد و مجوز شرعی برای آن لازم است و لذا به صرف وجود سلطه تکوینی، سلطه اعتباری محقق نمی‌شود (نظیر حق حیات).^۳ آیت‌الله مؤمن معتقدند که انسان مالک انسان و متعلقات نفس و بدن به صورت مالکیت اعتباری نیست و اگرچه رابطه میان انسان و اعضایش از نظر مالکیت، نظیر رابطه وی با پول و لباس و چنین مواردی نیست (مؤمن قمی، بی‌تا، ص ۱۷۸)؛ به نظر ایشان مراد از مالکیت، تحت سلطه بودن و اختیار داشتن بر امر مورد نظر است و انسان نسبت به اعضای خود از چنین اختیار و سلطه‌ای برخوردار است (مؤمن قمی، بی‌تا، ص ۱۸۱).

۴. فقهای نظیر آیت‌الله سید صادق روحانی، (روحانی، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۱۴) آیت‌الله محمد آصف محسنی (محسنی، بی‌تا، ج ۱، صص ۲۱۸ و ۱۸۲)، معتقدند که انسان نسبت به اعضای خود دارای مالکیت است و از میان حقوقدانان نیز دکتر مهدی شهیدی (شهیدی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۴۹)، قائل است که انسان نسبت به اعضای بدن خود از مالکیت طبیعی و ذاتی برخوردار است.

۵. برخی فقها در مورد ملکیت عضو مقطوع پس از اجرای حدّ سرقه یا اجرای قصاص معتقدند که عضو مقطوع ملک مقطوع^۴ منه یا صاحب عضو است (فیضی طالب، بی‌تا، صص ۱۳، ۱۹، ۲۹، ۳۱، ۳۹، ۵۲ و ۵۳) و این امر نشانگر آن است که به نظر فقها میان انسان و اعضا وی رابطه مالکیت وجود دارد و انسان مالک اجزای بدن خود است.

۲-۱. ادله قائلین به وجود سلطه و مالکیت انسان نسبت به اعضایش

با توجه به این که توانایی انسان جهت تصرف در اعضایش به شکلی که در مسأله پیوند اعضا مطرح است، منوط به دارا بودن سلطه یا دارا بودن ولایت یا مالکیت نسبت به اعضا و جوارح است، لذا ضروری است که در این قسمت به ادله‌ای پرداخته شود که وجود چنین سلطه و مالکیتی را اثبات می‌کنند که برخی از این دلایل به شرح ذیل است:

۱. عقلایی بودن مسأله سلطنت انسان بر نفس خویش (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳)، همان‌گونه که انسان بر اموال خود از نظر عقلایی سلطه دارد، بر نفس خویش نیز سلطه دارد و بنابراین، وی هرگونه تصرفی را که می‌خواهد، می‌تواند در نفس خود انجام دهد و البته حدّ این تصرف تا جایی است که منع قانونی نداشته باشد (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳)، و رهبر کبیر انقلاب مسأله متعارف شدن فروش خون و جسد جهت آزمایش‌ها و امور پزشکی بعد از مرگ خود را به خاطر سلطه‌ای می‌دانند که افراد از نظر عقلا بر نفس خویش دارند (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳)، و کلماتی که از نظر علما و فقها در رابطه با تسلط انسان بر نفس خود، در ابتدای این بحث نقل شده به خوبی بیانگر عقلایی بودن این سلطه است.

۲. بین انسان و اعضای وی رابطه مالکیت حقیقی وجود دارد. زیرا اعضا و اجزای انسان از نظر وجودی قائم و وابسته به وجود خود انسان است و هویت مستقلی ندارد و لذا هرگونه تصرفی که بخواهد می‌تواند در آن انجام دهد. (طباطبائی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱)

۳. با توجه به این که انسان از نظر عقلایی بر نفس خود به تمامه دارای سلطه است، لذا وجود این سلطه ثابت می‌کند که انسان مالک اعضای خود است (محسنی، بی‌تا، ج ۱، صص ۲۱۷).

البته این استدلال جهت اثبات ملکیت قابل نقد است. صرف وجود سلطه نمی‌تواند مالکیت را اثبات کند. چرا که اگر مالکیت را نوعی حالت اضافه و انتساب بین مالک و مملوک بدانیم، در این صورت سلطه از لوازم و آثار عقلایی مالکیت است و همان‌گونه که رهبر کبیر انقلاب در کتاب البیع خود آورده‌اند، سلطنت همان ملک نیست، بلکه از احکام عقلایی مالکیت است (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰) و نظیر حالتی است که انسان بر نفس خود مسلط است ولی به نظر می‌رسد مالک آن نیست (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳-۲۴).

۴. بر مبنای قاعده (هوآلذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً) (بقره، آیه ۲۹) حناقل اعضا و اموال هر انسانی ملک خود اوست، اگرچه تصرفش محدود به حدود شرعی است و به‌طور قطع در صورت مصلحت جایز یا واجب است در اموال و اعضایش تصرف صالحانه نماید (فیضی طالب، بی‌تا، ص ۱۸).

این استدلال نیز قابل نقد است. زیرا آیه پیش برای اثبات مالکیت انسان نسبت به سایر مخلوقات نیست. بلکه این آیه مبین این نکته است که پروردگار متعال جهت بهره‌برداری و انتفاع و استفاده انسان این مخلوقات را آفریده و در اختیار او قرار داده است. ولی این مطلب بدان معنی نیست که انسان مالک چیزهایی است که اجازه انتفاع از آن را دارد.

۵. تصرف و حق اختصاصی نسبت به شیء موجب حصول مالکیت نسبت به آن شیء می‌گردد و این موارد نسبت به اعضای انسان وجود دارد. علی‌رغم نامأنوس بودن ذهن با مالکیت شخص نسبت به اعضای بدن خویش، این مالکیت از بارزترین مصادیق مالکیت حتی در مفهوم حقوقی آن است که در حقیقت مالکیتی ذاتی و طبیعی است (شهیدی، ۱۳۸۶، ص ۳۴۹).

۶. یکی از فقها معتقد است که مراد از مالکیت، تحت اختیار بودن و سلطه داشتن نسبت به امری است و انسان نسبت به اعضای خود از چنین اختیار و سلطه‌ای برخوردار است (مؤمن قمی، بی‌تا، ص ۱۸۱). ایشان استدلال کرده‌اند که حق تصرف و ولایت انسان بر اعضای خویش، امری عقلایی است که از سوی شارع نیز مورد ردع و منع قرار نگرفته است (مؤمن قمی، بی‌تا، ص ۱۶۳) و همچنین مواردی را به عنوان امضا و تأیید شرع نسبت به این حق تصرف و ولایت انسان بر اعضای خود ذکر کرده‌اند (مؤمن قمی، بی‌تا، صص ۱۶۳ و ۱۶۶) که به دو مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. اخبار دالّ بر این مطلب که پروردگار متعال تمام امور مؤمن را به او واگذار نموده است، مگر اموری که منجر به خواری و ذلت وی شود (حرّ عاملی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۲۴) و از جمله این اخبار موثقه‌ای است که سماعه آن را نقل می‌کند:

«قال ابو عبدالله (عليه السلام) إنّ الله عزّ و جلّ فوضّ الی المؤمن اموره کلّها و لم یفوض الیه أن یدلّ نفسه» (حرّ عاملی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۲۴).

«امام صادق (ع) فرمودند: به راستی که پروردگار تمام امور مؤمن را از نظر تصمیم‌گیری به خود او واگذار نموده است؛ اما به وی اجازه ذلیل کردن نفس خود را نداده است».

حال با توجه به این اخبار استدلال شده است که تفویض امور به مؤمن یعنی: تصمیم‌گیری و اختیار به دست او نهاده شده است. این مسأله از نظر عرفی به این معنا است که در این باره برای مؤمن حقی اعتبار شده است که همان قاعده «الناس مسلطون علی اموالهم و أنفسهم» است.

البته استدلال بالا از این جهت که این روایت مربوط به اعمال و افعال خارجی است و لذا دلیل اخص از مدعا می‌باشد، خدشه‌پذیر است.

۲. اخباری وجود دارد مبنی بر این که در مسأله قصاص عضو، تصمیم‌گیری در مورد انجام عمل قصاص یا عفو و گذشت یا گرفتن مبلغی جهت گذشتن از حق قصاص، چه این مبلغ به میزان دیه یا اقل یا اکثر از آن باشد، برعهدهٔ مجنی‌علیه نهاده شده است (حرّعاملی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۱۳۲) و از جمله این اخبار موثقهٔ اسحاق بن عمّار از امام صادق (ع) است:

«قال علیه السلام قضی امیرالمومنین (علیه السلام) فیما کان من جراحات الجسد أنّ فیها القصاص او یقبل المجروح دیه الجراحه فیعطاهها». (حرّعاملی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۱۳۲) در اینجا هم استدلال شده است که این اخبار نشانگر حقی است که برای انسان نسبت به اعضایش معتبر دانسته (حرّعاملی، بی‌تا، ج ۱۹، ص ۱۲۳)، و امر تصمیم‌گیری و اختیار به دست انسان نهاده شده است.

البته این استدلال قابل نقد است. زیرا این اخبار مربوط به زمانی است که شخص دومی نسبت به انسان جنایتی را مرتکب شده باشد، سپس مجنی‌علیه در مقام تصمیم‌گیری قرار می‌گیرد. اما دربارهٔ حالت و زمانی که فرد خودش بخواهد نسبت به تصرف در جسم خود اقدام کند، ساکت است.

۲- کلام قائلان به فقدان سلطه و مالکیت بین انسان و اعضایش

۱. رهبر کبیر انقلاب با توجه به این که میان سلطنت و مالکیت تفاوت قائلند و سلطنت را از احکام عقلایی مالکیت می‌دانند، لذا با این که تصریح به عقلانی بودن مسألهٔ سلطنت بر نفس خود کرده‌اند (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴) ولی معتقدند که ظاهر این است که مالکیت انسان بر نفسش معتبر شناخته نشده است و در این باره فرموده‌اند: «...الظاهر عدم اعتبار ملکّیه الانسان لنفسه» (موسوی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۴).

۲. مرحوم آیت‌الله آذری قمی در بحث خرید و فروش عضو چنین قائل است: «...فإن الميته و اجزائها لا ينتفع بها، لأنَّ الانسان لا يملك اعضائه مثل أمواله

حتى يقدر على بيعها و أخذ ثمنها» (آذری قمی، بی تا، ج ۱، ص ۱۶۸).

«میت و اجزای آن نمی‌تواند مورد معامله و انتفاع قرار گیرد، زیرا انسان آن‌گونه که مالک اموال خود است، مالک اعضای خود نیست تا بتواند آن را بفروشد و در برابر آن پول اخذ کند».

۳. آیت‌الله جوادی آملی قائلند: که در تفکر اسلامی، انسان مالک خود نیست که

هرگونه بخواهد در آن تصرف کند (جوادی آملی، بی تا، ص ۲۲۹) و در همین رابطه به فراز دعایی از بحارالانوار اشاره کرده‌اند که آن را همه پیامبران می‌خوانده‌اند، و آن فراز عبارت است از: «...لا يملك لنفسه نفعاً و لا ضرراً و لا موتاً و لا حیاتاً و لا نشوراً» (مجلسی، بی تا، ج ۸۳، باب ۴، ص ۸۲).

به نظر می‌رسد براساس این دعا، انسان نسبت به اعضایش مالکیت تکوینی ندارد و لذا حق هیچ‌گونه تصرف را هم ندارد و باید حقوق خود را ادا کند (جوادی آملی، بی تا، ص ۲۲۹).

البته به نظر می‌رسد این فراز از دعا که می‌فرماید: «انسان برای نفس خود مالک نفع و ضرر و مرگ و حیات و نشر و حشر نیست...» اشاره به نبود اختیار انسان در امور غیراختیاری است و در آن نسبت به امور اختیاری اشاره خاصی نشده است.

۴. آیت‌الله محمد یزدی در این باره می‌فرماید: «رابطه انسان نسبت به اعضا و جوارح بدن خود، رابطه ملکیت نیست که هر نوع تصرف مالکانه در آن‌ها جایز باشد، مثل فروش، هبه، اجاره و... بلکه رابطه استحقاق استفاده است. یعنی: انسان حق دارد از این اعضا و جوارح بهره‌برداری و استفاده معقول نماید» (فیضی طالب، بی تا، ص ۲۰).

۵. آیت‌الله صافی گلپایگانی خرید و فروش عضو مقطوع را صحیح نمی‌دانند، به دلیل این که ملک فروشنده نیست (فیضی طالب، بی‌تا، ص ۶۷).

۱-۲. ادله قائلان به نبود مالکیت انسان نسبت به اعضایش

۱. روح یا نفس انسان چون علت موجد و سبب فاعلی برای بدن انسان نیست و بلکه نقش آن تدبیرگر و اداره‌کننده امور بدن به إذن الله است، لذا بین روح و تن رابطه ملکیت ذاتی و تکوینی وجود ندارد و نیز دلیل شرعی دال بر وجود رابطه مالکیت میان روح و جسم ذکر نشده است، لذا رابطه مالکیت اعتباری هم وجود ندارد (محسنی، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۷).

۲. مالک حقیقی جسم و روح انسان خداوند متعال است و انسان نسبت به جسد خود امانت‌دار است (جوهری، بی‌تا، ص ۴۷؛ سنهیلی، بی‌تا، ص ۶۲) و از او خواسته شده است، از جسم خود در برابر آنچه که موجب هلاکت و تباهی است و آزار و اذیت آن می‌گردد محافظت کند؛ چرا که خداوند فرمود: «لاتلقوا بأیدیکم الی التهلکه...» (بقره، آیه ۱۹۵).

به همین دلیل عاقبت خودکشی و انتحار، جاودانگی در آتش است و بنابراین انسان نسبت به ذات و اجزای ذات خود مالکیتی ندارد (جوهری، بی‌تا، ص ۴۷) و به عبارت دیگر، حق انسان نسبت به اعضایش نظیر حق حیات اوست (رمضان البوطی بی‌تا، ص ۶۰).

۳. اطلاق مالکیت در مورد اعضای بدن انسان، ملاک شرعی ندارد (فیضی طالب، بی‌تا، ص ۱۹ و ۴۱) و مالک خود بودن دلیل ندارد والا خودکشی جایز می‌بود (فیضی طالب، بی‌تا، ص ۷۴).

۴. انسان آزاد فقط ملک خداوند است و چه به صورت کلی یا جزئی به تملک در نمی‌آید و همان‌گونه که انسان غیرمسلط بر نفس خود است، همان‌طور غیرمسلط بر اعضا و جوارح خود است و قتل نفس و قطع عضو همگی از احکام الهی است و به عبارت دیگر: جعل حکم قصاص یا دیه، نشانگر حکم‌الله و حق‌الله بودن این امور است و لذا انسان مالک نفس و اعضای خود نیست (رمضان البوطی، بی‌تا، صص ۱۵۶-۱۵۷).

۵. انسان بر نفس و اعضای خود سلطه ندارد، چراکه دلیلی بر ثبوت این سلطنت اقامه نشده است. بلکه شاید بتوان گفت که ادله‌ای دالّ بر نبود چنین تسلطی وجود دارد (ایروانی، بی‌تا، صص ۱۵۵ و ۲۵۶). به عنوان مثال آیه: «لاتلقوا بأیدیکم الی التهلکة» (بقره، آیه ۱۹۵) با تحریم القاء در تهلکه، سلطنت بر نفس را نفی کرده است (ایروانی، بی‌تا، صص ۱۵۶ و ۲۵۶).

۶. حرام بودن ضرر رساندن به نفس، جنایت بر نفس و ظلم بر نفس، نشانگر نبود سلطه انسان بر نفس خود است (ایروانی، بی‌تا، صص ۱۵۶ و ۲۵۶).

۲-۲- تبیین ادله مخالفان و موافقان «توانایی تصرف انسان در اعضایش»

به‌طور کلی، در رابطه با نحوه استفاده انسان از اعضایش، آن‌چه که مورد اتفاق همگان و امری اجماعی است، آن است که انسان نسبت به جسم خود دارای نوعی اختیار و اراده است به نحوی که حق دارد از اعضا و جوارح خود بهره‌برداری و انتفاع حاصل نماید و البته این بهره‌برداری باید در محدوده عقلایی بودن و مشروع بودن صورت گیرد و در این رابطه حق الناس و هم حق‌الله باید رعایت شود (مکی عاملی، بی‌تا، ج ۲ ص ۴۲).

حال از نظر برخی از فقها، جعل حکم حرمت برای خودکشی و ایراد نقص و ضرر بر بدن و نیز وضع تدابیر جزائی در این باره، نشانگر نبود مالکیت و سلطه انسان نسبت به جسم و جان خویش است و تن انسان در این رابطه در دایره حقوق مربوط به پروردگار متعال یعنی حق الله و حکم الله بودن قرار می‌گیرد و لذا اسقاط‌پذیر و اختیار اراده و إذن انسان در سقوط حکم الله هیچ نقش و تأثیری ندارد (رمضان البوطی بی‌تا، ص ۵۷).

و مرحوم شیخ انصاری در رابطه با عدم تسلط انسان بر احکام فرموده‌اند: «...الناس مسلطون علی اموالهم لا علی احکامهم».

خلاصه، چون جدایی عضو یا اعضای از بدن ولو با إذن و رضایت صاحب عضو صورت گیرد، منجر به نقص، جرح و ضرر بر بدن و از مصادیق جنایات عمدی بر جسم محسوب می‌شود و حکم این امور نیز حرمت است و حکم الله، لذا در این رابطه انسان حق تصرف در اعضایش را نخواهد داشت (انصاری، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۴۳). و همان‌گونه که انسان فاقد سلطه بر اتلاف نفسش است، به همان شکل نیز به اعضا و اطراف خود سلطه ندارد (انصاری، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۰).

در رابطه با مسأله سلطه بر نفس، یکی از فقهای معاصر (مکارم شیرازی بی‌تا، ج ۱، ص ۳۷-۳۹)، ضمن تشریح و بیان منظور از این نوع سلطه، به این نکته تصریح کرده است که اگر منظور از این سلطه، قتل نفس یا القای نفس در تهلهکه با ایراد نقص بر اعضا و ضرر بزرگ زدن بر جسم و عقل باشد، این امور غیر جایز و این نوع سلطنت غیر ثابت است.

در میان علمای اهل سنت نیز برخی با تأکید بر این که، جسم و تن امانتی است که پروردگار متعال در نزد انسان قرار داده است (جوهری، بی‌تا، ص ۳۴۷)، به نبود سلطه و مالکیت انسان نسبت به جسم خود تصریح کرده‌اند و اصل را در مورد

نفس و اعضای انسان و نبود حق تصرف نسبت به آن دانسته‌اند (الباره، بی‌تا، صص ۱۴۳-۱۴۴).

بعضی دیگر از آن‌ها با متعلق دانستن حق الله نسبت به جسم انسان، استدلال کرده‌اند که به تن انسان هم حق العبد و هم حق الله تعلق می‌گیرد و اگرچه حق العبد توسط صاحب حق اسقاط‌پذیر است، ولی این امر نباید منجر به اسقاط حق الله شود (ابوزید، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۶؛ شرف‌الدین، بی‌تا، صص ۷۶ و ۷۷) و با توجه به این که تعلق حق الله نسبت به حق حیات و سلامت انسان مقرر می‌دارد که مکلف بتواند به تکلیف شرعی‌اش قیام کند و با توجه به آیه شریفه «... ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» (ذاریات، آیه ۵۶) که هدف خلقت را عبادت پروردگار متعال معرفی کرده است، لذا انسان حق تصرف در بدنش را به صورتی که به غایت ضرر بزند و در کاهش قدرت و توانایی انسان برای قیام به تکالیف شرعی‌اش تأثیر داشته باشد، ندارد (شرف‌الدین، بی‌تا، ص ۳۴).

حال، موافقان تصرف در اعضا در برابر این نحوه استدلال مخالفان، موضع‌گیری و پاسخ‌هایی را مطرح نموده‌اند. بدین صورت که تصرف در اعضا به نحو جداسازی آن از بدن برای امر پیوند، مستلزم و متوقف بر مالک بودن نیست (جوهری، بی‌تا، ص ۳۴۸) بلکه انسان از سوی پروردگار متعال دارای نوعی ولایت بر جسم و اعضای خود است و آنچه که منع صریح و منصوص شده است، القای نفس در هلاکت و تهلکه بوده است (بقره، آیه ۱۹۵؛ نساء، آیه ۳۹ و اسراء، آیه ۳۳)؛ لذا این نحوه تصرف تا زمانی که منجر به قتل نفس نشود، به دلیل اقتضای این ولایت جایز خواهد بود (جوهری، بی‌تا، ص ۳۴۸) و در رابطه با موارد نقص، جرح و ضرر بر بدن و جعل حکم قصاص و دیه که به عنوان موانع سلطه انسان بر جسم خود و نیز حق الله و حکم الله مطرح شده است، برخی قائلند:

نخست، مسأله اضرار به نفس و حکم حرمت آن، زمانی که هدفی عقلایی مدنظر باشد، محل تأمل است (مؤمن قمی، بی تا، ص ۱۵۶ و ۱۶۰).

دوم، مطابق روایات موجود در باب قصاص و دیات (حرعاملی، بی تا، ج ۱۹، ص ۱۳۲ و ص ۲۷۱)، اختیار امر قصاص یا گرفتن دیه یا گذشت را برعهدهٔ مجنی علیه نهاده است که نشانگر معتبر دانستن سلطهٔ انسان نسبت به اعضای خویش است (مؤمن قمی، بی تا، ص ۱۶۶).

سوم، تصرف در اعضا به نحوی که به اصل حیات ضرری نرساند، حق العبد است و در حالت نبود تصرف در اصل حیات، حق العبد بر حق الله غلبه دارد. به مقتضای این حق انسان جهت یک مصلحت شرعی می تواند در اعضایش تصرف کند.

نتیجه

بدون شک دامنه تصرف انسان در اعضایش بدون محدودیت و به شکل مطلق نیست؛ چرا که از نظر عقلی و شرعی موانعی وجود دارد که از برخی تصرفات انسان در این زمینه جلوگیری می‌کند و به همین لحاظ می‌توان گفت که به بدن انسان هم حق الله تعلق می‌گیرد و هم حق الناس. لذا در نحوه اعمال سلطه و اقتدار انسان بر جسمش باید هر دو حق رعایت شود. اما مهم‌ترین نکته آن است که به ظاهر از نظر موافقان برداشت عضو، به دلیل سلطه انسان بر عضو، اصل بر این است که انسان عقلاً و شرعاً حق تصرف در اعضایش را دارد و همین اندازه که مانع وجود نداشته باشد، جهت تصرف کافی است؛ به عبارت دیگر: تصرف نیاز به دلیل ندارد. از نظر مخالفان در موضوع برداشت عضو، اصل بر نبود حق تصرف انسان در اعضایش است و انسان اگر بخواهد بیشتر از حق انتفاع خود در اعضایش تصرف نماید، مانند برداشت عضو از بدن خویش، حتماً نیاز به دلیل شرعی دارد.

به نظر می‌رسد آنچه در این باب می‌تواند راهگشا باشد، آن است که چون منشأ اساسی اختلاف نظر صاحب‌نظران در نحوه تصرف انسان در اعضایش به نحوه دلالت آن دسته از ادله عقلی و شرعی برمی‌گردد که جدا کردن عضو از بدن را جایز نمی‌داند، لذا اساسی‌ترین مسأله، پاسخ به این پرسش است که آیا جدا کردن عضو از بدن انسان زنده یا متوفی جهت پیوند، در دایره شمول آن ادله عقلی و شرعی قرار می‌گیرد که به دلیل اهمیت این مسأله به موارد ذیل اشاره می‌گردد:

الف - همان‌گونه که بسیاری از بزرگان نظیر آیت‌الله خوئی (توحیدی، بی‌تا، ج ۲ صص ۳۰۲-۳۰۳)، علامه طباطبائی (بی‌تا، ج ۱، ص ۲۱) و رهبر کبیر انقلاب (موسی خمینی، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۳) تصریح کرده‌اند: انسان بنابر وجدان و عقل، خود را نسبت به تصرف در جسم و تنش مسلط و توانا می‌بیند و این ناشی از تعلق و رابطه تنگاتنگی است که میان روح و جسم انسان وجود دارد و امری انکارناپذیر است.

بنابراین از نظر عقلی و سیره عقلا، اصل بر توانایی تصرف انسان در جسم خود و داشتن سلطه نسبت به آن، جهت منتفع شدن از مزایای آن است، مگر این که مانعی عقلی وجود داشته باشد.

ب - چون از نظر شرعی در مواردی که قاعده‌ای عقلایی و سیره عقلا وجود دارد، بنابر «کَلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ» و نیز بنا بر اصالة الاباحه اصل بر امضا و تأیید آن قاعده و سیره است، مگر این که نهی شرعی وجود داشته باشد؛ لذا در رابطه با تصرف انسان در جسم خود، از نظر شرعی نیز انسان تا آنجا که تصرف وی در دایره شمول موانع شرعی قرار نگیرد، اختیار و توانایی تصرف در اعضای خود را دارد.

ج - بنابر نظر عقل و شرع تصرفی که منجر به مرگ انسان یا نقص و ضرر قابل توجه و جبران‌ناپذیر به وی یا باعث هتک حرمت و ذلت و خواری او بشود، ممنوع، غیرجایز و حرام است؛ لذا انسان به دلیل وجود این موانع عقلی و شرعی قادر به این گونه تصرفات نیست. در اینجا باید تذکر داد که یکی از مباحثی که در امر پیوند اعضا بسیار بحث‌برانگیز و محل نزاع و اختلاف بوده است، همین مسأله موانع عقلی و شرعی و نحوه انصرافات و اقتضائات، اطلاق و شمول آن است؛ به گونه‌ای که برخی صاحب‌نظران این موارد را به عنوان مانع شرعی قبول ندارند یا شمول و انصراف این موانع و ادله آنها را نمی‌پذیرند.

د - با توجه به اینکه آنچه به انسان توانایی تصرف در اعضا و جسمش را می‌دهد، آن سلطه و اختیاری است که برای وی نسبت به جسمش محسوس و ثابت است، لذا در این بحث چه قائل به مالکیت و چه قائل به عدم مالکیت شویم و حق انتفاع را بپذیریم، تا زمانی که اقتضای این سلطه از نظر عقلی و شرعی جهت تصرف در اعضا وجود داشته باشد، حق تصرف هم وجود خواهد داشت. البته نحوه تصرف و چگونگی آن باید به شکلی باشد که از نظر شرعی، عقلی و عرفی مجاز شمرده شود و در خارج از محدوده عقل و شرع نباشد.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به بررسی رابطه حق و حکم ر.ک همان. حاشیه مکاسب محمد حسین اصفهانی ج ۲ ص ۲۳. رساله فی الحق و الحکم- انوار الفقاهه. مکارم شیرازی ج ۱. حاشیه مکاسب سید محمد کاظم طباطبائی. ج ۱.
- ۲- موسی نجفی خوانساری، منیة الطالب فی حاشیةالمکاسب، تقریرات درس میرزا حسین نائینی، ص ۴۲- محمد تقی آملی، المکاسب و البیع، تقریرات درس میرزا حسین نائینی، ج ۱، ص ۹۲- سید محمد کاظم طباطبائی، همان، ص ۵۶- سید محمد آل بحر العلوم، همان، ص ۱۹- محمد علی اراکی، کتاب بیع، ج ۱، ص ۱۷- مکارم شیرازی، همان، ص ۳۱.
- ۳- به طور کلی، ملکیه یا حقیقی است یا اعتباری که در نوع حقیقی آن تسلط تکوینی و در نوع اعتباری آن تسلط اعتباری وجود دارد و تحقق عنوان مالکیه باعث میشود که شخص مالک نسبت به مملوک دارای اختیارات و حق تصرف شود و هرگونه استفاده ای را آن ببرد و هر نوع تصرفی در آن بکند مگر اینکه از نظر شرعی و عقلی، مالک از تصرف خاصی منع شده باشد و قاعده تسلط به همین معنای اقتدار مالک اشاره دارد. حال در بحث پیوند اعضاء مشخص میشود که بین انسان و اعضاء بدنش رابطه مالکیه حکمفرماست و آن نوع سلطه که میان انسان و سایر اموالش وجود دارد، در این صورت همان نوع اقتدار و حق تصرفی را که انسان نسبت به اموالش دارد، نسبت به اعضایش نیز خواهد داشت.

فهرست منابع

- ابو زید، بکر بن عبدالله - فقه النوازل قضایا فقهیه معاصره، ج ۲
 آذری قمی، احمد - المکاسب المحرمه، ج ۱
 اراکی، محمد علی - کتاب بیع، ج ۱
 اصفهانی، محمد حسین - حاشیه مکاسب، ج ۲
 آملی، محمد تقی - المکاسب و البیع، تقریرات درس میرزا حسین نائینی، ج ۱
 انصاری، مرتضی - المکاسب المحرمه، ج ۲
 ایروانی، باقر - دروس تمهیدی فی القوائد الفقهیه
 البار، محمد علی - الموقف الفقهی والاخلاقی فی قضیه زرع الاعضاء
 توحیدی، محمد علی - مصباح الفقاهه فی المعاملات، تقریرات درس اباحت آیت الله خوئی، ج ۲
 جوادی آملی، عبدالله - فلسفه حقوق بشر
 جواهری، حسن - بحوث فی الفقه المعاصر
 حرعاملی، محمد بن حسن - وسائل الشیعه، ج ۱۱
 حرعاملی، محمد بن حسن - وسائل الشیعه، ج ۱۹

- رمضان البوطی، محمد سعید - «انتفاع الانسان بأعضاء انسان آخر حياً و ميتاً»، مجموعه مسائل پزشکی پیوند اعضا به کوشش سلمان حبیبی، علی آزاد قزوینی، المسائل المستحدثة
- روحانی، سید صادق - منهاج الفقاهه، ج ۳
- سنهیلی، محمد برهان‌الدین - قضایا فقهیه المعاصره
- شرف‌الدین، احمد - الاحکام الشرعیة للاعمال الطبیة
- شهیدی، مهدی - (۱۳۸۶). تشکیل قراردادها و تعهدات، چاپ ۶ تهران: انتشارات مجد
- طباطبائی، سید محمد حسین - المیزان، ج ۱
- طباطبائی، سید محمد کاظم - حاشیه مکاسب، ج ۱
- عاملی، ابو عبدالله محمد ابن مکی - القوائد والغوائد، تحقیق عبدالهادی حکیم، ج ۲
- فیضی طالب، عزیز - پیوند اعضا، اطلاع‌رسانی دیدگاه‌های فقهی (۲)، سری (ج)، مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه
- کنگره مبانی فقهی امام خمینی (ره) - مجموعه مأخذشناسی فقه و زمان و مکان فقه در آینه مطبوعات، بخش سوم - مسائل جدید در فقه دفتر ۵، پزشکی شماره ۵۳
- مجلسی، محمدباقر - بحار الانوار، ج ۸۳
- محسنی، محمد آصف - الفقه و مسائل الطبیة، ج ۱
- مکارم شیرازی، ناصر - القواعد الفقهیه، ج ۲
- مکارم شیرازی، ناصر - بیع، ج ۱
- مکارم شیرازی، ناصر - رساله فی الحق و الحکم - انوار الفقاهه، ج ۱
- منتظری، حسینعلی - دراسات فی الولاية الفقیه و فقه الدوله الاسلامیه، ج ۲
- موسوی خمینی، روح الله - بیع، ج ۱
- مؤمن قمی، محمد - کلمات سدیده فی مسائل جدیده
- نجفی خوانساری، موسی - منیة الطالب فی حاشیة المکاسبه تقریرات درس میرزا حسین نائینی

یادداشت شناسه مؤلف

سید مصطفی محقق داماد؛ عضو هیأت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی و مدیر گروه فقه پزشکی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی و رییس بخش علوم اسلامی فرهنگستان علوم (نویسنده مسؤول)

نشانی الکترونیک: mdamad@ias.ac.ir

تاریخ وصول مقاله: ۱۳۸۹/۸/۲۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۸۹/۹/۳۰